

خاطره نوشته هایی از دیداری ساده و صمیمی با مادر، برادر و خواهران شهید احمد فراهیان

از «بله» عروس تا «بله» شهادت



داشت که در شرکت نفت مشهد راننده بود. مدتی بود که از آغاز جنگ می گذشت و فرمان آقا (امام خمینی (ره)) را که از رادیو و تلویزیون می شنید حال و هوای جبهه وجودش را فرا می گرفت. از طرفی احمد گواهینامه پایه یک داشت و جبهه هم به راننده ماشین های سنگین نیاز پیدا کرده بود. به او گفتیم، احمد ما این جا زائر و مهاجر هستیم اما او حرف دیگری به من می زد. می گفت مادر جان ما مسلمان هستیم و الان هم اسلام به کمک ما نیاز دارد.

ما آن سال ها در منطقه سیدی مشهد زندگی می کردیم و احمد در فعالیت های پایگاه بسیج و مسجد حضور داشت و جهادگر احمد فراهیان است. گشت های شبانه محله هم شرکت می کرد. «

ماجرای خواستگاری و خبر شهادت

و اما ماجرای خواستگاری و خبر شهادت احمد در نوع خودش شنیدنی است: مدتی بود که ما اصرار داشتیم احمد ازدواج کند که بالاخره راضی اش کردیم. مدتی هم گذشت که من و پدرش به افغانستان رفتیم و دخترعموش را برای احمد خواستگاری کردیم و قرار و مدارها را گذاشتیم. خب طبیعی بود که ما خوشحال بودیم و این که هر پدر و مادری ازدواج فرزندانش جزو آرزوهایش است. همه چیز خوب بود. دخترعموش «بله» گفت و قرار شد برای مجلس و عروسی او را به مشهد بیاوریم. دو شب نگذشته بود که ما آن جا

باید راه کربلا باز شود

حاجیه خانم معصومه بنایی، مادر شهید می گوید: احمد می گفت مادر جان باید راه کربلا باز شود و این فرمان حضرت امام است. پس از شهادت احمد از طرف جهاد ما را به دیدار آیت ا... خامنه ای که آن موقع رئیس جمهور بودند، بردیم و ما را خیلی عزت و احترام می کردند. می پرسم شده در این ۳۴ سال دلنگ احمد شوید؟ مادر می گوید: بله، بارها و بارها دلنگ احمد شده اما همیشه یاد حضرت زینب(س) می افتم و می گویم ما که از ایشان بالاتر نیستیم و باید صبر کنیم. یک بار احمد را خواب دیدم که با لباس بسیجی بود و چاقیه به گردن داشت و جای خیلی خوبی بود. به او گفتم احمد تو کجا رفتی ما برایت خواستگاری رفته بودیم، گفت مادر جان نگران من نباش جای من خوب است. شما هم صبر کنید، ان شاء... خدا اجزتان را می دهد. راضیه خانم دیگر خواهر احمد هم در این جمع ما را همراهی می کند، می گوید: خاطرم هست احمد در حدود دو سالی که در جبهه بود هر وقت که می آمد ما ناآرامی می کردیم. می گفت: از این که من برای اسلام به جبهه می روم خوشحال باشید و حتی اگر روزی



کتاب ها حرف نگفته درباره سید هاشم

درباره جهادگر شهید سید هاشم ساجدی در سی و یکمین سالگرد پرواز

من محول شده نمی توانم به خط مقدم بیایم، لذا شما یک نفر را جایگزین کنید، تا من هم همراه شما بتوانم به خط مقدم بیایم. «ایشان گفت: «با توجه به نیازی که هست فرق نمی کند کجا خدمت کنیم. «بالاخره پس از چند روز همراه ایشان به خط رفته و در آن جا بعد از حمله نیروهای خودی و موفقیت رزمندگان، با شهید ساجدی به عقب برگشتیم و وقتی ایشان به عقب آمد به شوخی گفتند: «رفیق نیمه راه شدی و مرا تنها گذاشتی؟» این صحبت ایشان خیلی تأثیر گذار بود.

مهدی ورشایی: قبل از شروع عملیات فتح المبین آقای هاشم ساجدی نیروهای مهندسی «جهاد سازندگی» را جمع کرد و این گونه برایشان صحبت



در نگاه همزمان

سردار مرتضی قربانی: ساجدی سرد بود و شهادتش هم مردانه بود. وقتی عراقی ها به ماشین او کمین زدند، از ماشین خارج می شود و در یک درگیری جانانه و مردانه به شهادت می رسد. هاشم یوسفی: در جبهه، ایشان همیشه در خط مقدم بودند و یک روز به ایشان گفتم: «با توجه به مسئولیتی که به

جهادگر شهید سید هاشم ساجدی؛ به زبان و کلام ساده می آید از او نام بردن، اما روایت جهاد سید هاشم کتاب ها و برگ ها می طلبد. شاید یکی از این برگ های بزرگی و حماسه او یادواره های هر ساله اوست که پس از شهادتش هیچگاه تعطیل نبوده، هر سال به همت خانواده اش این مراسم برگزار می شود و جمع زیادی از همزمان و رزمندگان و جهادگران سال های حماسه با هر تفکر و منش سیاسی برای سید هاشم دور هم جمع می شوند و با یادش و نامش جانانشان را تازه می کنند و ما نیز امروز در سی و یکمین سالگردش جانان را با یادش تازه می کنیم.

وصیت نامه یک عاشق

... انقلاب دو چهره دارد: خون و پیام. انقلاب اسلامی ما هم، شهادت و پیام دارد و این را به وضوح فرزندان اسلام، در طول انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب تا هم اکنون، در جبهه ها نشان داده اند. من هم پیام شهیدان را شنیدم و به سوی میعاد گاه عاشقان... شناختم تا شاید از فیض شهادت بهره گیرم. امی مرد رزمنده و مسلمان ایران !فرزندان شما در جنوب، برای اسلام و کشور اسلامی ایران، افتخارات بزرگی را کسب کرده اند و می کنند. خون گل های پر پر شده شما، فضای خوزستان را معطر کرده است و هر تازه واردی را تحت تأثیر قرار می دهد. پیام این شهیدان و شامدان تاریخ، به شهادت و شهادت و یک عزیز را یاری کنید و امام عزیز، خمینی بزرگ را پشتیبان باشید. هر گلوله دشمن که به قلب

یادروز

فهمیده؛ چراغ راهی که باید رفت

■ شاهد

برخی ها حیف است بمیرند، حیف است فراموشی غباری شود و بر چهره شان بنشیند. حیف است به پایان برسند. حیف است در گوری سرد بخوابند که در رهگذار باد است.

اینان باید شهید بشوند و به شهود جاودانگی بایند. باید چهره معرفی شان نجم ثاقب آسمان باور ها شود، ستاره ای که از خورشید نور می گیرد و دلیل راه مردمان می شود. باید در آغازی قامت کشند که پایانی ندارد و قبر شان باید قلب های بی قرار را به قرار آورد و آنگونه که امام شهیدان فرمود "مزارشان دارالشفاى آزادگان و قبله گاه اهل یقین" شود.

آری برخی ها باید "همیشه" بمانند و حجت مسلمانی ما باشند و یکی از این بزرگمردان همیشه ماندگار، نورسته نهال باغ خدا، حسین فهمیده است که خمینی بزرگ او را "رهبر" خواند و خط خون او را به مشتاقان صراط مستقیم نشان داد تا هر کس می خواهد در "صراط الذین انعمت علیهم" منتعم لطف دوست شود با جای پای "شیر پسر فهمیده ایران" بگذارد که مأموریت جهانی ترویج عملیات استشهادی را هم بر شانه داشت و دارد هنوز که او اسوه نیکی بود که با انتخاب شهادت، به طهارت زمین پرداخت تا تعلیم مان کند و وقتی سرزمینی به تجاوز نجس می شود باید به فوریت با مطهرات جهاد و شهادت برای تطهیر آن کوشید. حسین فهمیده با شکوه رفتار خویش از جان و نام خود گذر کرد و به یک

نماد برای یک مکتب تبدیل شد. نمادی که این روز ها در لبنان و فلسطین و عراق و سوریه و یمن دارد تکثیر می شود. او سلسله جنبان غیرت بود و امروز نام او بر بلندای سلسله جبال مردانگی می درخشد. درخششی که چشم خرد و کلان را در خط مقاومت روشن می کند... آری فهمیده باید به شهادت زنده بماند. مرگ نباید او را خاموش کند و نمی کند هم. او نه فقط معلم کلاس مقاومت که معلم زندگی بر مدار عاشوراست. مداری که همه چیز را در اوج زیبایی تحریر و زمین را به اذن خدا شکوفا می کند. آنگونه که علم، بسط و دانش، چراغ راه و معرفت درس به عمل درآمده مردمان باشد. باری شهید محمد حسین فهمیده، قهرمان نوجوانی که در نگاه امام شان رهبری یافت امروز هم رهبر نسل نوی ماست و باید بر صراط او خود را و کشور خود را ذیل هدایت ولایت به بهشت مقصود رساند. بهشتی که سهم بهترین پندگان خداست که همواره با کلید جهاد باز می شود. دیروز با جهاد مقدس دفاعی و امروز با جهاد مقدس علمی، فرهنگی، اخلاقی و... .



و حتی دیگر نیروهایی که در آن جا بودند را تک در آن قشور می گرفت و غرق در بوسه می کرد. شب همان روز هم به اتفاق آقای ساجدی وارد کارزار شدیم.

اسماعیل قضایی: در یکی از دفعاتی که هاشم ساجدی به مرخصی آمده بود، سراغ مادرش رفت و احوالی پرسید. وقتی می خواست از مادر خداحافظی کند مادر گفت: «حداقل یکی دو روز پیش من بمان.» ساجدی در پاسخ مادر گفت: «مادر مقصر خود شما هستید. زمانی که مرا شیر می دادی به سینه ات می زدی و به حسین ام می زدی و حسین حسین می گفتی؛ یا نوحه برابم می خواندی. این اعمال باعث شده که من نیز از سربازان امام حسین(ع) بشوم.» بعد مادرش خندید.

شهید سید محمد تقی رضوی میرقع: برادر ساجدی (فرمانده قرارگاه نجف) گرچه گذرنامه و بلیت هواپیمای در دست داشت و قرار بود در ساعت مشخصی به مکه پرواز کند ولی به دلیل این که موقعیت عملیاتی و نظامی منطقه اجازه رفتن به ایشان نمی داد، تا آخرین لحظات منتظر ماند و سرانجام هم در همان آخرین لحظات به دلیل این که از طرف مسئولین اجازه رفتن به ایشان داده نشد، سفرش را منتفی کرد و از همان جا به محل خدمت اعزام شد. ایشان در همان شب به من گفت: «این اعتقاد من بود که مرا از پای پلکان هواپیمای به منطقه جنگی و سر کارم برگرداند.» و این نشانه اعتقاد قلبی و عمیق ایشان به دستورات فرماندهی بود.

■ ساجدی از کلاته دامغان تا آسمان

جهادگر شهید سید هاشم ساجدی تیر ماه ۱۳۲۶

در خانواده ای مذهبی و روستایی در کلاته دامغان چشم به جهان گشود. در شش ماهگی از نعمت وجود پدر محروم شد و با گذشت و فداکاری مادر مراحل رشد و فراگیری علم را طی کرد. سال ۱۳۵۵ فعالیت های وی شکل گسترده تری پیدا کرد، خانه او کانون فعالیت انقلابیون شده بود، تا جایی که ساواک خانه وی را تحت نظر گرفت و قصد دستگیری اش را داشت. پس از این که امام دستور تشکیل کمیته را دادند، ساجدی به همراه سایر افراد حزب... جزو موسسین کمیته انقلاب اسلامی در گنبد بود. با فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸، شهید ساجدی جزو اولین کسانی بود که در تاسیس و تثبیت جهاد سازندگی گنبد کاووس نقش بسزایی داشت و به عنوان مسئول جهاد به سازماندهی و ارائه خدمات پرداخت. این شهید بزرگوار در سال ۱۳۵۹ به مشهد مقدس هجرت کرد و همزمان به تحصیل علوم اسلامی در دانشگاه علوم اسلامی مشهد مشغول شد و سال ۱۳۶۰ مجدداً به ادامه فعالیت در جهاد سازندگی خراسان پرداخت. با شروع جنگ به جبهه رفت، در بیشتر عملیات هایی که منجر به آزادسازی بخش هایی از میهن اسلامی شد، شرکت داشت، در سال ۱۳۶۱ پس از تشکیل قرارگاه های چهارگانه جهاد در جنگ، مسئولیت قرارگاه نجف به شهید ساجدی واگذار شد که امور مهندسی عملیات هایی که در غرب کشور صورت می گرفت، به عهده این قرارگاه بود. سرانجام در پنجم آبان ماه ۱۳۶۳ در حین سرکشی از محورهای عملیاتی در غرب کشور و انجام دادن مسئولیت های پشتیبانی-مهندسی جنگ جهادسازندگی توسط چند تن از مزدوران که کمین کرده بودند از ناحیه شکم و سینه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید.